

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و بیست و چهارم





خانم سرور از شیراز



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار. برنامه ۶۱۱، غزل
۱۹۴۸

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون
آیت انا بنیناها و انا موسعون

–والسّماء بنیناها و انا موسعون.
و آسمان را قدرتمندان بنا کردیم و ما البته وسعت دهنده‌ایم.

–قرآن کریم، سوره الذاریات(۵۱)، آیه ۴۷

با حضور در این لحظه و خالی بودن مرکز از تمام نقطه چین‌ها، به وسعت آسمانی که توانمندان و مقتدرانه به دست زندگی افراشته شده پیوند خورده و گریزی از این اتصال که حقیقت وجودی انسان است، وجود ندارد.

که شنود این بانگ را بی گوشِ ظاهر، دم به دم
تأیِبون العابدون الحامدون السایحون

پنبه اندر گوشِ حسِ دون کنید
بند حس از چشمِ خود بیرون کنید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۶

پنبه آن گوشِ سر، گوشِ سر است
تا نگردد این گر، آن باطن گر است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۷

بی حس و بی گوش و بی فکر ت شوید
تا خطاب ارجعی را بشنوید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت، ۵۶۸

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ
لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ:

[آن مؤمنان]، همان توبه کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان،
وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت
ده.

-قرآن کریم، سوره توبه (۱۹)، آیه ۱۱۲

حال کسانی که به این آسمان گشوده شده متصل می گردند، چه کسانی هستند؟ آنان که از گوش حس و چشم سر، رها گشته اند؛ همانان که قصد بازگشت از نقطه چین ها به مرکز عدم، کرده و در این راه متعهدانه و مجدانه، در راهند و اگر ذهن آنان را فریفت، بی قضاوت و ملامت، عذرخواهی کرده و در لحظه حضور می یابند؛ وارد دریا شده و اگر گف همانیدگی ها آنان را از غوص در این دریا واداشت، توبه می کنند و در لحظه، مستقر می شوند و با خالی بودن مرکز و فضاگشایی های پی در پی، در ستایش و تسبیحند، همواره شاکر و راضی اند و با پرهیز از همانیده شدن و سر تسلیم فرو آوردن، به مرکز عدم دست می یابند و وجودشان سراسر خیر و رحمت است و بی گفت و شنود، وجودشان قرآن ناطق می شود که امر و امر کننده به معروف و نیکی و ناهی و بازدارنده از منکر و کار ناشایست می شوند.

نردبان حاصل کنید از ذی المَعَارِجِ، برروید
تَعْرِجُ الرُّوحِ إِلَيْهِ وَ الْمَلَائِكُ أَجْمَعُونَ

صاحب نردبان، ذی المَعَارِجِ، خداوند است که برای ما نردبان می سازد؛ نه من ذهنی و هموست یعنی خداوند، که با نشانه گرفتن اقلین مرکز، پر پرواز را قوی می سازد و انسان را به سمتی که تمام آفرینش، بدان سو در نمازست، رهنمون می شود و هدایت می کند.

قرآن کریم، سوره معارج:

-سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱)

درخواست کننده‌ای درخواست عذابی کرد که واقع شدنی است.

باشنده‌ای به نام انسان، هشیاری را در نقطه چین‌ها گیر انداخته، فضا را بسته و پیوسته در قضاوت و مقاومت است و خود را به درد و رنجی انداخته که بی‌شک، نتیجه فعل و عمل اوست و هیچ مفر و پناهی، مادام که در این وضع باشد، او را نخواهد بود.

-لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲)

که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست.

این عذاب و درد، مختص پوشانندگان لحظه حال و آنان که در زمان روان‌شناختی، انرژی زنده زندگی را نزیسته‌اند، می‌باشد.

-مَنْ أَلَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳)

و جز نردبان خداوند، راه نجاتی آنان را نخواهد بود.

نردبان خداوند، لا کردنِ اَفلینِ مرکز و گشودنِ فضا و تسلیم و شکری است که با استقرار در این لحظه نمایان می‌شود.

– تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴)
فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند.

فرشتگان و روح همانانی هستند که گوهر ذاتی خود را با چیزها نپوشانده و در این لحظه، به بی‌نهایت آسمان درون وصل شده‌اند؛ آسمان و فضای گسترده‌ای که تمام آفرینش، روی بدن سو دارند و روی بدن سو می‌زیند.

– فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵)
پس صبر کن، صبری نیکو.

آنان می‌دانند که در این راه باید شکیباً باشند و پایدار؛ کاری که ذهن از آن بی‌خبر است و از انجام آن ناتوان؛ پس در راه معنویت نیز با شتاب ذهن، خواستار گشوده شدن آسمان نمی‌شوند؛ پله پله، قدم بر نردبان گذاشته تا حکمت و خرد زندگی، به وقت و در جای خود، رهایشان سازد.

–إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (٦)
زیرا آنان آن روز را دور می‌بینند.

رسیدن به آسمان گشوده شده، از نظر ذهن بسیار سخت است و امری محال.

کی تراشد، نردبان چرخ، نجار خیال
ساخت معراجش ید کل الینا راجعون

وَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ
و [کارشان] دینشان را میان خود پاره پاره کردند [ولی سرانجام] همه به سوی ما بازمی گردند.

-قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۹۳

زندگی را در چیزها جستجو کردن، همان تکه تکه کردن هشیاری است که در انبوه همانیدگی‌ها به تله افتاده، اما قضا و کن فکان در راه تبدیل و آزادی این هشیاری است و تنها راه برای انسان، نردبان زندگی ست و ذهن هیچ علاجی برای این وضع ندارد جز که از نردبان خداوند برای رهایی خود استفاده کند.

تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر
لایلقاها فرو می‌خوان و اِلَّا الصَّابِرُونَ

– وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمَلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ
و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش
خدا بهتر است و جز شکیبایان آنرا درنیابند.

– قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۰

در راه تبدیل و متصل شدن به بی‌نهایت و ابدیت درون، جز صابران و شاکران و دارندگان این علم که
دریافته‌اند، رستگاری در تبدیل به اصل خویش است و در این امر پایداری می‌کنند و متعهد می‌شوند، دیگر
انسان‌ها را راهی بدین آسمان نیست، چرا که انسان من‌ذهنی چنان در کشش همانیدگی‌ها، مات شده که نردبان
نزدیک به خود را نمی‌بیند.

بنگر این تیشه به دست کیست، خوش تسلیم شو
چون گره مستیز با تیشه که نحنُ الغالبون

فَأَلْقُوا حَبَالَهُمْ وَعَصِييَهُمْ وَقَالُوا بَعِزَّةً فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ:
پس ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را انداختند و گفتند: به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.

قرآن کریم، سوره شعرا (۲۴)، آیه ۴۴

خداوند با تیشه قضا و کن‌فکان در کارست تا انسان را از همانیدگی‌ها نجات دهد و به شرط تسلیم و رضا، رهایی و اتصال حاصل می‌شود و در هر حال پیروزی در دستان زندگی ست و چه بهتر که بند و ریسمان پوسیده همانیدگی‌ها را رها کرده و در شمار لشکر خداوند درآییم.

پایه‌ای چند ار برآیی باشی اصحاب الیمین
ور رسی بر بام خود السابقون السابقون

حال که با گشودن فضا و آگاهی از اینکه همه چیز در این لحظه می‌گنجد، اگر به بودن در این لحظه، متعهدانه، ادامه دهی و قانون جبران را در این بازگشت و توبه دم‌به‌دم، رعایت کنی، آنگاه جزو اصحاب یمین می‌شوی و تا جایی عمق و سکون می‌یابی که فضای گشوده درونت به آسمان بی‌نهایت و ابدیت وصل می‌شود و در گروه «سابقون السابقون» درمی‌آیی.

قرآن کریم، آیاتی از سوره واقعه:

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱)
آن واقعه چون وقوع یابد.

واقعه، همان منطبق شدن هوشیاری بر هوشیاری و مقصود و منظور نهایی آفرینش و زنده شدن به اصل خویش است.

لَيْسَ لَوْقَعَتَهَا كَاذِبَةٌ (۲)
که در وقوع آن دروغی نیست.

پس بی شک این تبدیل، قیامت و زنده شدن رخ می دهد و گریزی از آن نیست.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳)
پست کننده [و] بالابرنده است.

حال اگر تسلیم و موافق با باد قضا و کن فکان، با رضا و شکر، سر بندگی فرو آری، خداوند با درهم شکستن همانیدگی ها، تو را بالا می برد و اگر در قضاوت و مقاومت و نمی دانم باشی، زندگی پایین کشنده تو از عقل ناقص ذهن، خواهد بود.

– إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴)
چون زمین با تکان [سختی] لرزانده شود.

تمام همانیدگی ها مورد اصابت تیر قضا، قرار خواهد گرفت و هیچ شکی در این زلزله و ریزش فرمها نیست.

– وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا (۵)
و کوهها ریزه ریزه شوند.

– فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا (۶)
و به صورت گرد و غباری پراکنده درآید.

تمام وضعیت‌های ذهن، که به نظر محکم و استوار می‌آید و از آن زندگی می‌جوییم، با کشیدن یک آجر همانیدگی، متزلزل خواهد شد و فرو خواهد ریخت، تا جایی که به حقیر و بی‌مقدار بودنشان اعتراف کنیم و سر تسلیم فرو آریم، تا از درونمان محو شوند و آثاری از آنها در دل نباشد.

– وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷)
و شما سه دسته شوید.

– فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸)
یاران دست راست، کدامند یاران دست راست؟

همانانی که از نردبان این لحظه به آسمان ره یافته‌اند.

– وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)
و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟

همانانی که با قضاوت و مقاومت، در ستیزه و عناد با زندگی هستند و شراب زندگی را بر زمین می‌ریزند.

–وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰)
و سبقت گیرندگان مقدمند.

هشیاری که راه زیادی برای زنده شدن از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به انسان طی کرده و در ذهن، جذب ناخالصی‌ها شده، دارد به خودش زنده می‌شود.

–أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱)
آنان همان مقربانند.

نزدیک‌ترین حالت انسان به خداوند، همان مرکز عدم و درون خالی از چیزهاست که هشیاری از هشیاری آگاه می‌شود.

–فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲)
در باغستان‌های پر نعمت.

مرکز گشوده، همان بهشت وعده داده خداوند است.

گر ز صوفی‌خانه گردونی، ای صوفی برآ
اندر آ اندر صف انا لنحن الصافون

– وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۵)
و در حقیقت ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته‌ایم.

قرآن کریم، سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۶۵

ادعا و لاف چنین و چنانم را رها کن و پا به بحر بگذار و در صف گروندگان و راستان شو.

ور فقیری کوس تم الفقر فهو الله بزن
ور فقیهی، پاک باش از انهم لا یفقهون

حدیث: تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ: چون فقر تمام شود، خداست.

مادامی که در ذهن هستی، فقیر و گدا و محتاج چیزها خواهی بود، آنگاه که نعرهٔ لاضیر در گوش جان خواندی و همانیدگی‌ها را از مرکز راندی، آنگاه در این فقر، زندگی روی خود را به تو نشان خواهد داد؛ اما اگر همواره در ذهن، لاف فقیهی و دانشمندی می‌زنی، به حقیقت که از نادانان هستی و جزو گروهی که نمی‌دانند و در نمی‌یابند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.

ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز: اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند.

—قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۶۵

گرچه نونی در رکوع و چون قلم اندر سجود
پس تو چون نون و قلم پیوند با ما یسْطرون

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
سوگند به قلم و آنچه می نویسد.

قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۱

در مرحله تسلیم بی چون و چرا و بدون دخالت ذهن است که چون قلم در دستان خدا می شوی و زندگی از تو بیان می شود.

چشم شوخ سوف یبصر باش پیش از پُبصرون
چون مداهن نرم ساری چیست؟ پیش یدهنون

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ
و آنان را بنگر که خواهند دید.

قرآن کریم، سوره صافات(۳۷)، آیه ۱۷۵

دید ذهن غلط است.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ
دوست دارند نرمی گنی، تا نرمی نمایند.

قرآن کریم، سوره قلم،(۶۸)، آیه ۹

در این لحظه، متعهد به گشودن فضا باش و به زمان روان شناختی نیافت، تا از چشم بد ذهن خود و دیگر من‌های ذهنی در امان باشی و ذره‌ای مسامحت و نرمی با همانیدگی‌ها و انسان‌هایی که تو را بدین راه می‌خوانند، نداشته باش.

چون درخت سدره بیخ آور، شو از لا ریب فیه
تا نلرزد شاخ و برگت از دم ریب المنون

–ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.
این کتابی است که در [حقانیت] آن هیچ شکی نیست.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲

اگر کتاب اصلی و قرآن درونمان، خوانده شود، آنگاه بر روی ریشه خود، ایستاده‌ایم و با آگاهی هشیاری از
هشیاری، آنقدر عمق و سکون داریم، که باد حوادث، ما را نمی‌لرزاند؛ چراکه از برگ و بار و رخت و اسباب ذهن،
تهی گشته‌ایم.

بنگر آن باغ سیه گشته ز طاف طایف
مکر ایشان باغ ایشان سوخته، هم نایمون

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ
پس در حالیکه غنوده بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن [باغ] به گردش آمد.

قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۱۹

آن هنگام که در اوج قدرت و برآورده شدن نیازهای زندگی، در حال گدایی از نقطه چین‌ها هستیم و در خواب ذهن عمیق شده‌ایم، زمان ریب‌المنون است که زندگی را در چیزها جستجو نکن، تو برای منظور دیگری به جهان آمده‌ای و چه خوب که به وقت از خواب برخیزیم.

ور تو به گاه خواستی، پس تو چه سست پاستی
ور تو چو تیر راستی از پر کژ بجستی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۸۴

والسلام
-با احترام، سرور، شیراز



خانم سارا از شیراز



با سلام و عرض ادب خدمت استاد نازنین و دوستان عزیز.

تقلید:

علم تقلیدی وبال جان ماست
عاریه‌ست و، ما نشسته‌کانِ ماست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۲۷

تقلید علمی ست ذهنی و عاریتی که از گذشتگان گرفته و با آن هم‌هویت شده‌ایم؛ در حالی که هر انسانی، توانایی خلق کردن دارد. وقتی فضا را بگشاییم، از خرد فضای گشوده شده درون، هر لحظه فکری نو می‌آید و می‌توانیم آفریننده باشیم. ذهن در فضای شک و تقلید است چون ذهن نمی‌تواند از زندگی بپرسد که کدام سمت‌وسو را انتخاب کنم و یا چه کاری را انجام دهم بهتر است؟

به این معنا که خدا از طریق ذهن، حرف نمی‌زند چون ذهن فضا را نمی‌گشاید، با زندگی موازی نمی‌شود و مجبور است از این و آن بپرسد و تقلید کند.
تقلید و شک ما را به خودشناسی و خداشناسی نمی‌رساند و نه تنها هیچ منفعتی برای ما ندارد بلکه بسیار هم مضر است.

گفت مفتی ضرورت هم تویی
بی ضرورت گر خوری مجرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

ور ضرورت هست هم پرهیز به
ور خوری، باری ضمان آن بده

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

تشخیص دهنده و فتوا دهنده حکم ضرورت خود ما هستیم؛ در صورتیکه از روی تقلید از دانه هم هویت شدگی‌ها بخوریم، مجرم خواهیم شد؛ حتی در صورت ضرورت هم بهتر است پرهیز کنیم، در غیر این صورت باید تاوان آن را به صورت درد پردازیم.

بلکه تقلید است آن ایمان او
روی ایمان را ندیده جان او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۴۹

پس خطر باشد مقلد را عظیم
از ره و رهزن، ز شیطان رجیم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۵۰

جان او، ایمان حقیقی را که همان فضاگشایی و از جنس زندگی شدن است را هنوز ندیده؛ بنابراین برای مقلد یعنی انسان من‌ذهنی که ایمان تقلیدی دارد، خطرات بزرگی نظیر:
 راه: که غلط نشان داده می‌شود.
 راهزن: یعنی انسان من‌ذهنی که خود را استاد معنوی معرفی می‌کند و
 شیطان: که همان نیروی درد است وجود دارد.

دلیل اینکه ما به یک سری از فرم‌های باوری چسبیده‌ایم، این است که با آنها همانیده شده و زندگی را از آنها می‌خواهیم.
 من‌ذهنی تمام چیزهایش را از دیگران گرفته، بنابراین مقلد است و دائماً در ذهنش حرف می‌زند و از خداوند نقل می‌کند و تصویر ذهنی ساخته و شکل ذهنی خداوند را می‌بیند. اما انسانی که ذهنش را خاموش کرده و تسلیم و فضاگشاست، در زیر زیر فکرهاست و عمق بی‌نهایت دارد.

شد مقلد خاک مردان، نقلها زیشان کند
وآن دگر خاموش کرده، زیر زیر ایشان شده

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

حال ما باید از خود پرسیم؛ آیا از جنس او شده و خلاقیم یا فقط حرف می‌زنیم و تقلید می‌کنیم و گدای این
جهان هستیم و ریزه‌خواری و قراضه‌چینی می‌کنیم؟

چشم بر ره داشت پوینده، قراضه می‌بچید
آن قراضه‌چین ره را بین، کنون در کان شده

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

جناب مولانا در این بیت می‌خواهد بگوید، انسانی که اشتبهاً به ذهن رفته و گدای این جهان شده، اکنون آن را کنار گذاشته و وارد معدن زندگی و در فضای یکتایی مستقر شده.

حال از خود پرسیم؛ آیا ما که این همه فکر همانیده داریم و از آنها زندگی می‌خواهیم، آیا هنوز ذهنمان خاموش نشده و فعال است؟

آیا هنوز با ذهنمان حرف می‌زنیم و تجسم و تقلید می‌کنیم و از دانه هم‌هویت‌شدگی‌ها می‌خوریم؟

پس با هیچ دانشی ولو اینکه خودمان ایجاد کرده‌ایم و از جانمان جوشیده، همانیده نشویم. چیزهایی را که در ذهنمان تجسم می‌کنیم، زندگی ندارند و دلیل اینکه با فکرها همانیده هستیم و ذهنمان پُر از سروصداست، این است که از محتوای آنها زندگی می‌خواهیم در حالیکه اینها، همه بازی این لحظه هستند.

این لحظه ما آینه و ترازو هستیم یعنی حضور داریم. اتفاقی که در این لحظه از جلو ما رد می‌شود، نباید به آن بچسبیم.
 نباید جدی بگیریم و آن را قضاوت و خوب و بد کنیم. جدی گرفتن اتفاقات، باعث می‌شود حضور در ما که هم آینه است و هم ترازو از بین برود و یا کم شود.

بس کن ای مست مُعربد ناطق بسیارگو
 بینمت خاموشِ گویان چون کفه میزان شده

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

می‌فرماید، الان ترا می‌خواهم ببینم که آیا قراضه‌ها، یعنی فکرهای همانیده و پوسیده را رها کرده‌ای و وارد معدن زندگی شده‌ای؟ و می‌خواهم ببینم که «لی مع الله وقت» یعنی هیچ چیزی، هیچ فکری و هیچ باوری با تو نباشد، فنا شوی و تنها با فضاگشایی وارد معدن یکتایی شوی.

انسانهای من ذهنی، در ذهنشان در سلطه اندیشه‌ها و باورهایشان هستند به همین دلیل خسته‌دل و غمگینند.
چراکه هر فکر هم‌هویت شده، درد می‌آورد.

جمله خَلقان، سُخره اندیشه‌اند
زان سبب خسته‌دل و غم‌پیشه‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹

پس چرا باید با گوش و چشم من ذهنی خودمان و یا من‌های ذهنی دیگران ببینیم و بشنویم تا مرکز ما را آلوده کنند.

چشم داری تو، به چشم خود نگر
منگر از چشم سفیهی بی‌خبر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲

گوش داری، تو به گوش خود شنو
گوش گولان را چرا باشی گرو؟

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

چشم هشیاریات را باز کن و از طریق شناسایی و پرهیز، فضاگشایی، صبر، شکر و رضا و عذرخواهی، عینکهای
رنگی را از روی چشمانت بردار؛ بی‌رنگ شو تا به وحدت بررسی و وابسته به گوش‌های احمقان نباش.

چشم و گوش احمقان ظاهر بین، تنها متوجه ریاکاری ست نه حقیقت یابی؛ پس بدون تقلید، این نظر خداگونه خودت را یعنی توجه زنده زندگی را به کار ببر، خودت اندیشه کن، خلاق باش و فکرهایت را از دیگران نگیر.

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

با سپاس فراوان، سارا از شیراز



آقای فرهاد از بهبهان



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان و همراهان گنج حضور. فرهاد هستم از بهبهان.
ابیاتی از مثنوی در قالب تجربیات که بسیار آموزنده و بیدار کننده هست، به اشتراک می گذارم.

دزدکی از مارگیری مار بُرد
ز ابلهی آن را غنیمت می شمرد

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۵

وارهید آن مارگیر از زخم مار
مار کشت آن دزد او را زار زار

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۶

مارگیرش دید پس بشناختش
گفت از جان، مار من پرداختش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۷

در دعا می خواستی جانم ازو
گش بیابم مار بستانم ازو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۸

شکر حق را کان دعا مردود شد
من زیان پنداشتم آن سود شد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹

بس دعاها کان زیانست و هلاک
وز گرم می نشنود یزدان پاک

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

در این داستان بسیار زیبا، مولانا هم‌هویت‌شدگی‌های ما را به ما تشبیه کرده و می‌گوید آن چیزی که برای ما بسیار باارزش هست و به آن چسبیده‌ایم، ممکن است یک باور باشد، یک انسان باشد، یک شیء باشد یا زیبایی یا سلامتی یا خانواده یا هر چیز از بین رفتنی که برای ما مهم باشد؛ این ماری هست که اگر به هر کدام بچسبیم عاقبت ما را نیش می‌زند و از بین می‌رود.

در این داستان هم می‌گوید، شخصی یک مار که منظور هم‌هویت‌شدگی است را خیلی دوست می‌داشت، دزدکی از راه رسید و آن را دزدید.

آن شخص، بسیار ناراحت شد و غمگین دنبال دزد گشت. روزی آن دزد را پیدا کرد و دید که آن مار، دزد را کشته است و با خود گفت که من از خدا می‌خواستم که دزد را پیدا کنم و مارم را از او پس بگیرم. خدا رو شکر که این دعا مستجاب نشد و گرنه الان جای دزد، من مرده بودم.

بسیار دعاها و خواسته‌ها هست که به زیان ماست و اگر مستجاب شوند، باعث نابودی ما می‌شود و خدا از روی کرم و بخشش آن را نمی‌شنود.

نتیجه این داستان بسیار زیبا این است که اگر زندگی چیزی از ما گرفت که برای ما بسیار باارزش هست و با خود بگوییم اگر این نباشد من می‌میرم، یادمان باشد مانند این شخص که مارش را دزد برد اگر خدا مارش را پس داده بود به جای دزد مرده بود.

هر هم‌هویت‌شدگی یک مار است که با چسبیدن به آن نیش می‌زند و ما را از بین می‌برد. این نیش دائماً به ما یادآوری می‌کند که با چیزهای از بین‌رفتنی و آفل، هم‌هویت نشو و نجسب و گرنه از بین خواهی رفت.

باید دائماً ناظر فکر و اعمالمان باشیم و اگر خواستیم به چیزی بچسبیم یا از کسی هویت بگیریم، به خودمان یادآوری کنیم که مار هست و نیشش.

هر چه از تو یاوه گردد از قضا
تو یقین دان که خریدت از بلا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۶۰

هر چیزی که باهات هم هویت شده‌ایم، اگر خدا و زندگی به هر دلیلی از ما گرفت، مولانا می‌گوید یقین بدان که از بالای بزرگتری نجات پیدا کردی.

تا بدانی که زیان جسم و مال
سود جان باشد رهاند از وبال

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۵

پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت، جان بری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر پنه شکرانه ده ای کامیار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

چون حَقَّت داد آن ریاضت شکر کن
تو نکردی او کشیدت ز امر کن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

این را بدان که اگر به جسم و مال تو که با آن هم‌هویت هستی زیانی رسید، این زیان از طرف زندگی ست تا جان اصلی تو را از رنج من‌ذهنی رها کند.

پس صمیمانه و با تسلیم و فضاگشایی، طالب ریاضت باش و صبر کن و با درد هشیارانانه، جسم خود را به خدمت زندگی بگمار تا جان سالم از من‌ذهنی به‌در ببری.

ای مرد کامروا، اگر ناخواسته رنجی به تو روی آورد، در برابر آن سر تعظیم فرود آور یعنی تسلیم شو و خدا را شکر کن که این رنج آمد و برای بیداری من است و باید شناسایی کنم و یاد بگیرم.

اگر آن رنج را خداوند به تو عطا کرده است شکر کن زیرا که تو کاری نکرده‌ای، خداوند با فرمان باش، پس می‌شود، تو را به ریاضت واداشته که تو یاد بگیری و بیدار شوی.


و در آخر نکته طلایی و کلیدی رو می‌گم که، اتفاقات برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند؛ اتفاقات برای بیدار کردن ما از خواب ذهن می‌افتند.

—فرهاد از بهبهان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com